

بررسی نظرگاه لسینگ دربارهٔ زن در نمایشنامهٔ امیلیا گالوتی

رعنا رئیسی^۱

چکیده

نمایشنامهٔ امیلیا گالوتی، اثر لسینگ، تصویر جامعه‌ای را به نمایش می‌گذارد که در آن زنان تحت انقیاد مردان هستند و از ارزش اجتماعی لازم برخوردار نیستند. در این جامعه، اغلب مردان، به ویژه صاحبان قدرت، فقط نگاهی جنسیتی و تحقیرآمیز به زنان دارند. زنان این تراژدی، جنس دوم و زیردست مردان تلقی می‌گردند. آنان یا مانند امیلیا کاملاً سنتی‌اند و بیچون و چرا تسلیم نظرات دیگران می‌شوند، یا مانند کلودیا در تلاش برای گذر از سنت‌اند و یا مانند اورسینا عقاید روشنفکری دارند، ولی همچنان می‌توان انعکاس معیارهای جامعه مردسالار را در افکار و رفتارشان مشاهده کرد. این درام، پیام‌هایی برای زنان دارد: ارزش ذاتی خود را بشناسند و اجازه ندهند که به ابزار لهو و لعب مردان تبدیل شوند؛ در مورد امور به تفکر بپردازند و البته بدانند که این کار، خلاف خواسته مردان در جوامع مردسالار است و به طور قطع با مقاومت مواجه خواهد شد؛ در پی احقاق حقوق خویش باشند، اگرچه این امر در نظر مردان، ناپسند جلوه کند.

واژگان کلیدی: جامعه مردسالار-نقد اصالت زن-گوته‌ولد افرایم لسینگ-امیلیا گالوتی.

مقدمه

همواره زن در دوران‌های مختلف و نزد اقوام مختلف، جایگاه و نقشی متفاوت ایفا کرده است. در برخی از جوامع گذشته، گاه این نقش تا حد فرمانروایی ارتقاء یافته است، چنانکه خداوند در سوره مبارکه نمل از ملک‌های (بلقیس) سخن می‌راند که بر قوم سبا حکومت می‌کرده است؛^۱ و گاه این نقش چنان تنزل پیدا کرده که زن همچون برده ای بی‌اختیار بوده است. البته، قدر مسلم این است که در طول تاریخ، به موجب نظام مردسالاری در حق زنان ظلم بسیار رفته است و قاره اروپا نیز از این قاعده مستثنی نیست.

اگرچه طلیعه جنبش فمینیسم و مبارزه برای کسب حقوق ترضیع شده زنان در جهان غرب را سده نوزدهم میلادی می‌دانند (ر.ک. اشمیتس ۲۲۲)، ولی می‌توان در آثار لسینگ در سده پیش‌تر از آن تلاش برای احقاق حقوق زنان را یافت. لسینگ که نویسندگانی روشنفکر در اروپای سده هجدهم میلادی است، برای بیان مقاصد روشنگرانه خویش، از قالب درام کمک گرفته است (ر.ک. Stockhorst 26). او به مسئله زن‌نگاهی ویژه داشته، به گونه‌ای که عنوان سه نمایشنامه وی، یعنی *مینا فون بارنهلیم* یا *خوشبختی سربازان* (Minna von Barnhelm oder Das Soldatenglück)، *دوشیزه سارا سامپسون* (Miss Sara Sampson) و *امیلیا گالوتی* (Emilia Galotti) به نام بانوان اختصاص یافته است.

جستار حاضر به دنبال بررسی سیمای زن در نمایشنامه لسینگ با عنوان *امیلیا گالوتی* بر اساس گرایش "جلوه‌های زن در نقد فمینیستی" است و در این راستا می‌کوشد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

۱. آیا لسینگ در مقام نویسنده‌ای روشنگر، در این درام، در صدد روشنگری برای احقاق حقوق زنان در جامعه و ایجاد عدالت اجتماعی برای آنان بوده است؟
۲. تصویر زن در این اثر با کدام نقش‌های قالبی به خواننده ارائه شده است؟ بدین منظور نخست نگاهی به جنبش فمینیسم و اهداف آن می‌اندازیم، سپس نقد فمینیستی و گرایش‌های آن را از نظر می‌گذرانیم، پس از آن با مطالعه تصویر مردان درام، وضعیت مردسالاری را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در ادامه، به بررسی سیمای

۱. اتی وجدت امراء تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم (همانا در آن ملک) زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هرگونه دولت و نعمت عطا شده بود و تخت باعظمتی داشت. قرآن کریم، سوره نمل، آیه ۲۳.

زنان این نمایشنامه می‌پردازیم.

پیشینه پژوهش

اگرچه یکی از راه‌های احقاق حقوق زنان، شخصیت‌پردازی در آثار ادبی است و نقد شرایط زنان در جامعه، نقش مهمی در مبارزه برای آزادی زنان در جهان خارج از متن بازی می‌کند، ولی تاکنون در ایران آنگونه که باید به این نقد پرداخته نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که در این گستره انجام شده، می‌توان موارد ذیل را نام برد، که البته موضوع هیچ کدام ادبیات آلمانی‌زبان نیست: نقد فمینیستی مجموعه داستان دختر خاله و نگوک اثر فریده خرمی از مرادخانی و طالبی، نقد فمینیستی رمان سگ و زمستان بلند از صادقی شهپر و حجار، گذر فمینیستی از جزیره سرگردانی و به سوی فانوس دریایی از به یین و باقری و نقد زن‌محور (فمینیستی) داستان‌های مرزبان‌نامه از بزرگ بیگدلی و حسینی.

نویسنده شهیر آلمانی، گوته ولد افرایم لسینگ در ایران کم و بیش شناخته شده است و مهمترین اثرش، یعنی نمایشنامه‌ی ناتان خردمند (Nathan der Weise)، به فارسی برگردان شده است. همچنین، بهجت در مقاله‌ای با عنوان بررسی عقاید روشنگری لسینگ در نمایشنامه ناتان حکیم به بررسی افکار و عقاید این نویسنده نامدار در نمایشنامه ناتان پرداخته است. رئیسی نیز در جستارهایی با عنوان بررسی تطبیقی نظرگاه‌های مولوی و لسینگ در باب تسامح با تأکید بر ناتان خردمند و داستان انگور و اندیشه تسامح در نمایشنامه‌های مینا فون بارنهم و یهودی‌ها اثر لسینگ به مطالعه افکار او پرداخته است. با این همه، نمایشنامه امیلیا گالوتی با وجود اهمیت بسیاری که در کشور آلمان داراست، در ایران ناشناخته مانده و نه تنها از نظرگاه احقاق حقوق زنان بلکه به طور کلی تاکنون مورد هیچ‌گونه مطالعه‌ای قرار نگرفته است.

بحث و بررسی

جنبش فمینیسم

اگرچه زنان و مردان از ارزش ذاتی برابری برخوردارند، اما همواره در طول تاریخ، مردان در بیشتر جوامع بشری از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و همچنین اغلب، هدایت جامعه را بر عهده داشته‌اند. این امر موجب شد که زنان رفته رفته به مبارزه جهت رفع این تبعیض‌ها و نابرابری‌ها روی آورند. در واقع، مبارزه زنان برای آزادی و کسب

حقوق برابر با مردان در مغرب‌زمین از سده نوزدهم میلادی آغاز شد و به ایجاد جنبشی به نام فمینیسم انجامید. واژه فمینیسم دارای ریشه‌ی لاتین است و واژه‌نامه دودن آن را اینگونه معنا کرده است: "جنبشی که در پی رهایی زنان از تبعیض و سرکوب اجتماعی به کمک تغییر روابط اجتماعی و نقشه‌ای جنسیتی است" (Duden 252). زنان که خویش را از حیث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در وضعیتی تبعیض‌آمیز نسبت به مردان می‌دیدند، خواهان اعاده حقوق خویش بودند. از جمله خواسته‌های آنان، کسب حق مالکیت بر اموال، حق ورود به مدارس و دانشگاه‌ها و همچنین حق رای بود. شایان ذکر است که "فمینیسم نهضت یا حزب سیاسی یکپارچه‌ای نیست، بلکه باید آن را مصداقی از تکرار پویای عقاید و نگرش‌ها دانست" (اشمیتس ۲۲۲ص)، که به شیوه‌های گوناگون، به حمایت از حقوق زنان می‌پردازد. متأسفانه این جنبش، گاه راه افراطی‌گری پیموده و خواهان برابری همه جانبه‌ی زنان و مردان در جامعه شده، بدون اینکه به تفاوت‌های ذاتی آنها توجه نماید و این امر، در جهان غرب عواقب ناخوشایندی نیز در پی داشته است.

نظریه نقد فمینیستی

رهیافت‌های فمینیستی بر مطالعات ادبی نیز تأثیر گذاشت و موجب ظهور شاخه‌ای از نقد به نام نقد ادبی فمینیستی گشت. این نوع نقد دارای دو موج عمده است. موج نخست، متعلق به سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۶۰ است و ویرجینیا وولف و سیمون دوبووار از چهره‌های شاخص آن به شمار می‌روند.

ویرجینیا وولف در اثر خود با عنوان *اتاقی از آن خود* (۱۹۲۹) بر لزوم دوجنسی بودن جامعه تأکید می‌ورزد. به زعم این نویسنده بریتانیایی، هویت جنسی برساخته اجتماع است و می‌توان آن را تغییر داد. وی همچنین بیان می‌کند که زنان در راه خلاقیت ادبی خود، همواره با موانع اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو بوده‌اند (سلدن و ویدوسون ۲۵۷) و از اینرو باید در پی استقلال مالی باشند.

سیمون دوبووار، فیلسوف فرانسوی طرفدار حقوق زنان نیز در کتاب خود با عنوان *جنسیت دوم* که در سال ۱۹۴۹ میلادی به چاپ رسید، بر نظرگاه فوق صحه می‌گذارد. به زعم وی، زنان در جامعه همواره جنس دوم قلمداد گردیده‌اند و با چنین نگرشی با آنان رفتار شده است. او بیان می‌کند که در تاریخ و اندیشه غرب، انسان معادل جنس مذکر تلقی شده و زنان به عنوان دیگری و در برابر مردان قلمداد شده‌اند و این

دیگربودگی آنان، نقص و عیب قلمداد شده است. کتاب دوبووار الهام‌بخش برخی از جنبش‌های سیاسی است که پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی به مبارزه برای رهاسازی زنان، به خصوص در ایالات متحده آمریکا، پرداختند (اشمیتس ۲۲۲).

موج دوم نقد فمینیستی، با انتشار کتاب *راز زنانگی* (۱۹۶۳) اثر فریدان بتی، موسس سازمان ملی زنان آغاز می‌گردد. اگرچه این موج در تلاش برای کسب حقوق مدنی زنان با موج نخست همسوست، اما علاوه بر آن، کانون توجهش تجربه مونث، تفاوت جنسی و نوشتار زنانه است و اینگونه تفکر سنتی مردسالار را به چالش می‌کشد. الین شووالتر، ژولیا کریستوا، الن سیکسو و لوسه ایریگاری چهره‌های برجسته این موج هستند. شووالتر در اثرش با عنوان *ادبیاتی از آن خودشان* (۱۹۷۷) آثار زنان رمان‌نویس بریتانیایی از امیلی برونته به بعد را از دیدگاه تجربه زنان مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌کند که نوشته‌های زنان و مردان با هم تفاوت عمیق دارند، در حالی که منتقدان مذکر این مسئله را نادیده گرفته‌اند (سلدن و ویدوسون ۲۷۲). (ن خودشان)

نقد فمینیستی به طور کلی دارای دو گرایش است. گرایش نخست به تحلیل تصویر زنان در آثار نویسندگان مرد می‌پردازد و به آن "جلوه‌های زن" می‌گویند. گرایش دوم آثار نویسندگان زن را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد (رک. گرین و همکاران ۲۴۴). در جستار پیشرو، با توجه به گرایش نخست، به تحلیل سیمای زنان در نمایشنامه امیلیا گالوتی خواهیم پرداخت.

نگاهی به محتوای نمایشنامه امیلیا گالوتی

لسینگ تراژدی *امیلیا گالوتی* را در سال ۱۷۷۲، یعنی هفده سال قبل از اینکه انقلاب فرانسه رخ دهد به پایان برد. این درام پنج پرده‌ای در شمار نخستین نمایشنامه‌های سیاسی در آلمان است، که از محتوایی تاریخی نیز برخوردار است (Baumann 81) و تا امروز به عنوان یک شاهکار تراژدی شهروندی^۱ در آلمان شناخته می‌شود (Pelster ۴۰). این تراژدی برگرفته از افسانه‌ای رومی درباره‌ی مرگ ویرجینیاست که تاریخ‌نگار رومی، تیتوس لیویوس حکایت کرده است. پدر ویرجینیا وی را می‌کشد تا به دست حاکم وقت نیفتد (همان: ۸). البته به گفته‌ی لیویوس، پس از مرگ ویرجینیا قیام مردمی رخ می‌دهد، ولی لسینگ داستان را اینگونه به پایان نمی‌برد (Baumann 81). درام به روایت ستم یک

1. Bürgerliches Trauerspiel

اشرافزاده به نام هتوره گونزاگا (Hettore Gonzaga) در شهری کوچک در کشور ایتالیا می‌پردازد که در اوایل سده هجدهم رخ می‌دهد.

عالیجناب گونزاگا در جریان یک میهمانی، برای نخستین بار امیلیا گالوتی که دختری از طبقه متوسط جامعه است را می‌بیند و از زیبایی او به شگفت می‌آید. وی تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی شده این دختر زیبارو را به چنگ بی‌آورد. حتی یک‌بار زمانی که امیلیا از کلیسا برمی‌گردد برایش مزاحمت ایجاد می‌کند. وقتی گونزاگا از مشاورش مارینلی می‌شنود که امیلیا قرار است بعدازظهر با نامزدش لرد آپیانی عروسی کند، آشفته می‌گردد و از وی می‌خواهد چاره‌اندیشی کند تا این عروسی سر نگردد. مارینلی نخست می‌کوشد با حيله آپیانی را از شهر دور کند و به وی می‌گوید که از سوی گونزاگا باید به ماموریت برود، ولی وقتی آپیانی از این کار سر باز می‌زند، نقشه قتل وی را می‌کشد. او به دو جانی پول می‌دهد تا به کالسکه عروسی حمله کنند و داماد را به ضرب گلوله بکشند؛ سپس خود به ظاهر به کمک امیلیا می‌شتابد و وی را از معرکه نجات داده، نزد گونزاگا می‌برد. در همین حین معشوقه سابق گونزاگا به نام اورسینا نیز سر می‌رسد و درمی‌یابد که قرار است چه بر سر امیلیا بی‌آید. مادر امیلیا نیز به قصر آمده و متوجه می‌شود که تمام قضایا نقشه‌ای کثیف بوده است. زمانی که پدر امیلیا می‌آید، اورسینا که خود نیز قربانی گونزاگا شده، قضیه را برایش روشن می‌کند و یک خنجر نیز در اختیارش قرار می‌دهد تا انتقام بگیرد. پدر تقاضا می‌کند که دخترش را ببیند. امیلیا که متوجه می‌شود نامزدش مرده و اکنون در دستان گونزاگا اسیر است، تنها راه چاره را در این می‌بیند که بمیرد تا اینگونه پاکدامنی‌اش را حفظ کند و از بی‌آبرویی نجات یابد. بنابراین، پدر به خواسته امیلیا وی را با خنجر به قتل می‌رساند و با مرگ امیلیا تراژدی نیز به پایان می‌رسد.

نقد درام امیلیا گالوتی

لسینگ در تراژدی *امیلیا گالوتی* تصویری رئال از جامعه‌ای را به نمایش می‌گذارد، که در آن زنان تحت انقیاد مردان هستند و از ارزش اجتماعی لازم برخوردار نیستند. اجتماعی مردسالار که همیشه حق را به مردان می‌دهد، حتی اگر مقصر باشند. در چنین جامعه‌ای، مردان فقط از دیدگاه جنسیتی به زن می‌نگرند و احساسات و عواطف وی را نادیده می‌گیرند. شخصیت‌های اصلی تراژدی گونزاگا و امیلیا هستند و سرتاسر این

نمایشنامه، صحنه تعقیب و گریز است: گونزاگا می‌کوشد امیلیا را به دست بی‌اورد و امیلیا از دست وی می‌گریزد. می‌توان گونزاگا را نماینده مردان و امیلیا را نماینده زنان در جامعه مردسالار در نظر گرفت، که در آن مردان زور و قدرت دارند و در مقابل، زنان که توان مقابله با آنها را ندارند، راهی جز فرار نمی‌شناسند. در ادامه، نگاهی به نقش آفرینان مرد و زن در این تراژدی می‌اندازیم و از نظرگاه نقد فمینیستی به بررسی شخصیت آنها می‌پردازیم:

گونزاگا مردی است که از قدرتی فراوان برخوردار است و می‌تواند هر آن چه را که اراده کند به دست بی‌اورد، بدون اینکه کسی را یارای مقابله با او باشد. وی که بویی از عاطفه و احساس نبرده، در رابطه با رفتار خویش با جنس مخالف هیچ‌گونه مسئولیتی را تقبل نمی‌کند. او بدون هیچ دلیل خاصی معشوقه‌اش اورسینا را ترک می‌گوید و درست زمانی که دارد با دختر دیگری ازدواج می‌کند، به کمک مشاورش مارینلی، امیلیا را می‌رباید. البته، این رویه اوست و چنانکه اورسینا نیز به پدر امیلیا می‌گوید، تازگی ندارد: "من اورسینا هستم. معشوقه سابق گونزاگا، که شاید به خاطر دختر شما ترک کرده است. اما تقصیر دختر شما نیست. او را نیز به زودی ترک خواهد گفت و بعد دوباره یکی دیگر و باز یکی دیگر" (Lessing 71).

از منظر نقد فمینیستی، گونزاگا در این درام، سمبل مردان سلطه‌جوست، که می‌خواهند بر زنان حاکم باشند و به خود اجازه می‌دهند آنان را تصاحب، و از آنان استفاده ابزاری و جنسیتی کنند و سپس به حال خود رهاشان کنند. در واقع، لسینگ به کمک شخصیت گونزاگا بیان می‌کند که هر چقدر قدرت اینگونه مردان در جامعه مردسالار بیشتر باشد، میزان ستمی که بر زنان روا میدارند نیز بیشتر است و به همین علت، به شکلی غیر مستقیم خواهان تعدیل قدرت آنان است. مارینلی، مشاور گونزاگا، نیز مردی فریکار است که می‌کوشد با حيله آنچه را می‌خواهد عملی کند. او از نظر فکری بر گونزاگا تسلط دارد و حتی او را هدایت می‌کند تا به اهداف شومش دست یازد. وی اصلا به اخلاقیات پایبند نیست و این موضوع به خصوص در رابطه با زنان مشهود است. زمانی که گونزاگا از ازدواج با دختری که قرار است بنا به مصلحت سیاسی با وی ازدواج کند، ابراز ناراضایتی می‌کند، مارینلی می‌گوید که در کنار همسر آینده‌اش می‌تواند امیلیا را به عنوان معشوقه داشته باشد، اگر چه امیلیا متاهل باشد. به همین علت به گونزاگا پیشنهاد

می‌دهد: "اشیایی^۱ را که نمی‌توان دست اول داشت، می‌توان دست دوم خرید" (همان ۱۷). در این جمله مارینلی برای بیان مقصود خویش، ارزش زن را در حد متاعی قابل خرید و فروش پایین می‌آورد و دقیقاً واژه‌شده را به جای زن به کار می‌برد. وی همچنین در جایی دیگر اشاره می‌کند که زنان موجوداتی ضعیف و قابل ترحم‌اند و به ادواردو، پدر امیلیا، می‌گوید: "او (گونزاگا) از همسر و دختر شما حمایت کرد، بالاخره هر چه باشد، آنها زن هستند" (همان ۶۷). طرز تفکر مارینلی، نمونه بارز نگاه تحقیرآمیز و جنسیتی به زن در جوامع مردسالار است که از سوی فمینیست‌ها به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است.

در صحنه پایانی، لسینگ از زبان گونزاگا، مارینلی را شیطان مینامد و وی را از سرزمین خویش اخراج می‌کند. در واقع، به عقیده لسینگ اینگونه افراد خود شیطانند که نباید جایی در جامعه داشته باشند. از نظرگاه نقد فمینیستی، اخراج مارینلی نکته‌ای مثبت در این درام ارزیابی می‌شود که به گونهای سمبلیک به حذف آراء و عقاید مردسالاری به منظور داشتن اجتماعی سالم تاکید می‌کند.

ادواردو گالوتی، پدر امیلیا، مردی است که تمام هم و غمش، تنها دخترش امیلیاست. به نظر می‌رسد که او انسان روشنفکری است زیرا به رغم معیارهای محیط مردسالار پیرامون، پذیرفته است که خانواده‌اش دور از او در شهر زندگی کنند. او در پی سعادت فرزند خویش است و از آنجا که خود یک مرد است، از خطرات احتمالی که در این اجتماع دخترش را تهدید می‌کنند، مطلع است و به همین علت، نگران اوست. البته، ادواردو از جرات و جسارت مکفی برای احقاق حق خویش برخوردار نیست و زمانی که با خنجر به سالی که امیلیا آنجاست، وارد می‌شود، به جای حمله به گونزاگا، دخترش را می‌کشد. به عقیده او، کشتن دخترش کار درستی نیست، ولی در این جریان امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا وی از ریختن آبرویش هراسان است. وی که گونزاگا را عامل اصلی مرگ دخترش می‌داند، به او می‌گوید: "آنجا (در قیامت) من در پیشگاه قاضی القضاات منتظر شما می‌مانم" (همان ۸۷). این جمله، خود ناامیدی ادواردو را از به مکافات رسیدن گونزاگا در این دنیا و همچنین به بود اوضاع نشان می‌دهد.

آپیانی، نامزد امیلیا، که مردی از طبقه اشراف است، نزد خانواده گالوتی بسیار

۱. واژه‌های که در متن آلمانی استفاده شده (Waren) دقیقاً برابر با اشیاء است.

محبوب است، زیرا آنها خوشبختی دخترشان را در دستان او می بینند. مادر امیلیا معتقد است که این زوج برای هم ساخته شده اند و از پیوند آنان بسیار ابراز خشنودی می کند (همان ۲۵). متن درام، اطلاعات چندانی درباره شخصیت آپیانی و موضع گیری وی در قبال زنان به دست نمی دهد، ولی همین جمله او کافی است تا متوجه شویم که وی نیز کم و بیش از معیارهای مردسالاری تبعیت می کند: "امیلیای محبوبم! من با تو همسری نجیب خواهم داشت، که به نجابتش مغرور نیست" (همان ۳۲)، زیرا در جوامع مردسالار بسیار مهم است که زن نجابت داشته باشد، ولی این قضیه در مورد مردان صادق نیست.

بنابراین، به طور کلی مردان در این درام دارای ویژگی های مردسالاری هستند و به معیارهای جوامع مردسالار پایبندند. البته این امر نزد همه آنان یکسان نیست و دارای درجات متفاوت است. گونزاگا و مارینلی شدیدترین نوع مردسالاری را به نمایش می گذارند، آنها به زن تنها نگاه جنسیتی و ابزاری دارند و ارزشی برای وی قائل نیستند. این در حالی است که ادواردو و آپیانی نمونه های متعادل تری هستند. البته، آپیانی خواهان زنی است که مطابق با معیارهای جامعه مردسالار است و ادواردو نیز از بیم خدشه دار شدن آبرو به زعم افراد جامعه، حتی دست به خون تنها دخترش می آلود، اگرچه امیلیا در این رابطه هیچ تقصیری نداشته و به زور در دست گونزاگا گرفتار شده است.

کلودیا گالوتی، مادر امیلیا، زنی است که در پی شکستن حصر سنت و ورود به مدرنیته است. او زندگی نزد شوهرش در روستا را ترگ گفته و به همراه تنها دخترش به شهر آمده تا بتواند به زعم خویش، او را درست تربیت کند و شوهر مناسبی برایش بیابد. در واقع وی از محیطی کوچک به محیطی بزرگتر رفته تا اینگونه تحولی در زندگی اش ایجاد کند. اگر چه او زنی مقید به مذهب است و دخترش را نیز مذهبی تربیت کرده، ولی نسبت به او سختگیر نیست و این از نشانه های روشنفکری نزد اوست. با این حال، هنوز می توان انعکاس معیارهای جامعه مردسالار را به شکلی غیرمستقیم در رفتارش مشاهده کرد، از جمله اینکه هدفش پیدا کردن یک شوهر خوب برای دخترش است، بدون اینکه به احساسات او توجه داشته باشد. وی از اینکه گونزاگا در میهمانی، زیبایی امیلیا را ستوده، خرسند است (همان ۲۶) و نگاه جنسیتی وی به امیلیا را محکوم نمی کند. در واقع او زنی زودباور و ساده است که گمان نمی برد در پس این تحسین و تمجیدها نیتی

شوم نهفته باشد. زمانی که امیلیا در راه برگشت از کلیسا با مزاحمت گونزاگا مواجه می‌گردد و موضوع را با مادرش در میان می‌گذارد، وی می‌گوید: "امیدوارم تو به اندازه کافی قوی بوده باشی و حق وی (گونزاگا) را کف دستش نهاده باشی" (همان ۲۹). با این وجود، از امیلیا می‌خواهد که درباره رفتار نادرست گونزاگا به پدر و نامزدش چیزی نگوید و در واقع اینگونه راه را بر احقاق حقوق وی می‌بندد.

کلودیا در جامعه‌ای مردسالار اسیر است، ولی تصویری متفاوت و غیرواقعی از محیط پیرامون خویش دارد و درک نمی‌کند که در جامعه‌اش چه خطراتی یک زن را تهدید می‌کند. وی تازه زمانی که امیلیا را در بند گونزاگا می‌بیند، متوجه اشتباه خویش می‌شود. البته او خیلی دیر متوجه قضایا می‌شود و اینجاست که خود را مادری بدبخت می‌نامد که در برابر زور و شرارت، کاری از دستش ساخته نیست (همان: ۵۳). اگرچه کلودیا تلاش می‌کند که موجودی منفعل نباشد و به طور مستقل برای زندگی خود تصمیم بگیرد، ولی به مقتضای شرایط جامعه، بالاجبار تحت تاثیر مردان است.

لسینگ در قالب شخصیت کلودیا بر این نکته تاکید می‌ورزد که رهایی زنان از مردسالاری، کسب آگاهی همه‌جانبه آنان را می‌طلبد و صرف خواستن تحول، کافی نیست. به زعم وی، آنان باید چشم بگشایند و خطر مردان خودکامه را دریابند تا بتوانند مانع از سوءاستفاده آنان شوند و همچنین بتوانند از حقوق خود دفاع کنند.

اورسینا زنی است که تا همین اواخر معشوقه گونزاگا بوده است. گونزاگا بی‌دلیل وی را رها کرده تا با زن دیگری ازدواج کند. او که از طبقه اشراف است، تحصیلکرده و با اطمینان به نفس بالاست و به اندازه کافی تجربه دارد تا متوجه شود که اکنون در قصر چه می‌گذرد (Pelster 24)، اما با این حال نمی‌تواند بپذیرد که بی‌دلیل از سوی گونزاگا طرد شود و در پی انتقام است. در سخنان و رفتار او می‌توان چهره زنی را مشاهده کرد که با وجود ابراز تنفر از جامعه مردسالار، برخی از معیارهای این جامعه در وجودش نهادینه شده است. به عنوان شاهد، وی به پدر امیلیا می‌گوید: "باید غیر از خنجر سم نیز به همراه می‌آوردم، ولی با سم کشتن، کار ما زنان است، نه مردان" (Lessing 70)، نیز می‌گوید: "من فقط یک زن هستم، ولی با این حال به اینجا (قصر گونزاگا) آمده‌ام" (همان ۷۱) و این یعنی وی پذیرفته که زنان از مردان ضعیف‌ترند و این امور را خارج از توان همجنسان خویش می‌بیند. اگرچه او از گونزاگا زخم خورده، ولی جرات اینکه از وی

انتقام بگیرد را ندارد و به همین علت، می‌کوشد به دست دیگری (پدر امیلیا)، که یک مرد است، به این خواسته خود جامه عمل بپوشاند. این رفتار وی نیز بر دیدگاه مردسالاری صحنه می‌گذارد که زن وابسته به مرد است و از دست خودش کاری ساخته نیست. در واقع، او نیز زنی است که با وجود تعلق به طبقه بالای جامعه، همچون دیگران قربانی جامعه مردسالار شده و حقوقش تضییع گردیده است.

البته اوریسینا دارای خصوصیات مثبت بسیار است که مردان نیز به آنها اذعان دارند. برای مثال، مارینلی می‌گوید: "بانوی محترم، بر کسی پوشیده نیست که شما یک فیلسوف هستید" (همان ۶۱)؛ همچنین، ادواردو برای معرفی وی به همسرش کلودیا چنین می‌گوید: "ایشان بانو اوریسینا هستند، زنی با فهم بسیار بالا، دوست و یاریگر من" (همان ۷۳). اوریسینا بیان می‌کند، از زمانی که گونزاگا متوجه شد که او علاوه بر خندیدن، می‌خواهد فکر هم بکند، وی را مورد تحقیر قرار داد و می‌گوید: در این جامعه "زنی که فکر می‌کند هم انقدر ناخوشایند است که مردی که آرایش می‌کند" (همان ۶۱). در واقع، در چنین جامعه‌ای مردان، تفکر را امری مردانه و تنها از آن خود می‌دانند و آن را برای زنان نمی‌پسندند، همانگونه که آرایش کردن امری زنانه است. لسینگ تاکید می‌کند که زنان بایست ارزش ذاتی خود را بشناسند و اجازه ندهند که به ابزار لهو و لعب مردان تبدیل شوند. آنان باید در مورد امور به تفکر بپردازند و البته باید بدانند که این کار، خلاف خواسته مردان در جوامع مردسالار است و به طور قطع با مقاومت مواجه خواهد شد. به زعم وی، زنان باید در پی احقاق حقوق خویش در جامعه مردسالار باشند، اگرچه این امر در نظر مردان ناپسند جلوه کند.

امیلیا دختری بسیار زیبا و سر به زیر است که بی‌چون و چرا از مادرش اطاعت می‌کند. وی آموخته که فرمانبردار باشد و همیشه دیگران برایش تصمیم‌گیری کنند؛ گویی او هیچ اختیاری از خود ندارد، تا جایی که خطاب به مادرش می‌گوید: "من هیچ خواسته‌ای بر خلاف خواسته شما ندارم" (همان ۳۱). از آنجا که جامعه‌ای که امیلیا در آن پرورش یافته، مردسالار است، تربیت او نیز مطابق با معیارهای مردسالاری است، به همین علت، خود را دستکم می‌گیرد و از اعتماد به نفس مکفی برخوردار نیست. این موضوع را می‌توان در سخنانش مشاهده کرد: "من عجب موجود ترسو و احمقی هستم" (همان)، یا زمانی که با مادرش درباره‌ی برخورد با گونزاگا صحبت می‌کند: "مادر، من خودم نبودم. وقتی به او نگاه انداختم و شناختمش، جرات نداشتم دوباره

نگاهش کنم" (همان ۲۹). وی حتی گمان می‌کند در قضیه گونزاگا، خودش گناهکار است و بی‌آبرو خواهد شد، زیرا نگاه جامعه‌اش این‌گونه است و ترس از قضاوت دیگران، که مختص اینگونه جوامع است، او را احاطه کرده است. به همین علت، از مادرش می‌پرسد: "آیا گرفتار گناه شدن نیز گناه محسوب می‌شود؟" (همان ۲۸)، زیرا به گفته پلستر، در اروپای سده هجدهم اگر دختری به زور مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت، باید بار بی‌آبرویی را خود به دوش می‌کشید (Pelster 34). امیلیا علت اینکه طی این مزاحمت از دست گونزاگا نگریخته را اینگونه بیان می‌کند: "اگر از دستش فرار می‌کردم، توجه رهگذران به ما جلب می‌شد" (Lessing 29) و این گفته، خود موید این است که قضاوت دیگران تا چه حد برایش حائز اهمیت است.

وی همواره می‌کوشد مطابق با خواسته نامزدش رفتار کند و کاری نکند که باعث شود نظر آپیانی درباره وی تغییر کند، اگرچه خود بی‌گناه باشد: "آپیانی نباید از این قضیه بویی ببرد، وگرنه به جای اینکه فکر کند پاکدامن هستم، گمان می‌کند هرزهام" (همان ۳۱).

امیلیا زمانی که می‌بیند در دستان گونزاگا اسیر است، بالاخره مهر سکوت خویش را می‌شکند و زبان به اعتراض به وضعیت ناعادلانه جامعه نسبت به زنان گشوده، خطاب به پدرش می‌گوید: "بگذارید ببینم چه کسی مرا ننگه می‌دارد، چه کسی مرا مجبور می‌کند؛ چه کسی می‌تواند انسان دیگری را مجبور به انجام کاری کند؟" (همان ۸۴). البته دیگر دیر شده و او خود بهتر می‌داند که کاری از دستش ساخته نیست و سرانجام مرگ را بر این زندگی مذلت‌بار برمی‌گزیند، زیرا مطمئن است که توان مقابله با گونزاگا و جامعه مردسالار خویش را ندارد. به طور کلی، این تنها تصمیمی است که امیلیا در طول درام برای خود می‌گیرد، آن هم زمانی که از هر سو تحت فشار است و رهایی خویش را از دست گونزاگا ناممکن می‌بیند. مرگ امیلیا که نقطه اوج درام و همچنین پایان آن است، حس همدردی را در بیننده برمی‌انگیزد و موجب می‌گردد ذهن او در یافتن راه حلی برای این دست از مشکلات جامعه تلاش کند. شایان ذکر است اگرچه امیلیا مردن را به منظور حفظ آبرویش برمی‌گزیند، ولی می‌توان مرگ وی را سمبل رهایی زنان از قید و بند مردسالاری دانست. این قضیه از نظرگاه لسینگ بسیار ارزشمند است، تا آنجا که به زعم وی، زنان باید برای تغییر شرایط حاکم در جامعه مردسالار حتی از جان خویش بگذرند.

نتیجه‌گیری

لسینگ در نمایشنامه *امیلیا*، تصویری واقع‌گرایانه از جامعه‌ای مردسالار در سده هجدهم میلادی در اروپا را به نمایش گذاشته است. در این جامعه، مردان حاکم مطلقند و دارای امتیازات ویژه‌ای می‌باشند، حال آنکه زنان از ارزش ذاتی لازم برخوردار نیستند و جنس دوم و زیردست مردان تلقی می‌گردند. البته، مردان این نمایشنامه به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته نخست که گونزاگا و مارینلی نماینده آن هستند، فقط نگاهی جنسیتی و تحقیرآمیز به زنان دارند و برای آنان هیچگونه ارزشی قائل نیستند. به زعم لسینگ، هر قدر قدرت این دسته بیشتر باشد، میزان ظلمی که آنان بر زنان روا می‌دارند نیز بیشتر است. دسته دوم، که ادواردو و آپیانی در آن قرار می‌گیرند، چهره مردانی را نشان می‌دهد که نگاهشان مانند دسته نخست نیست، ولی به هر حال تحت تاثیر آنها قرار دارند و در رفتار خویش، ناخواسته معیارهای مردسالاری را منعکس می‌نمایند. در این درام، چهره سه دسته زن نیز به نمایش گذاشته شده است: امیلیا زنی سنتی است که بی‌چون و چرا از مادرش اطاعت می‌کند و نظر افراد جامعه برایش بسیار حائز اهمیت است. او از خود اراده‌ای ندارد و اجازه می‌دهد دیگران برایش تصمیم‌گیری کنند و فقط تحت فشار زیاد تصمیم می‌گیرد، که آن هم طلب مرگ است جهت رهایی از وضعیت موجود. کلودیا زنی است که در حال گذر از سنت به مدرنیته است و می‌کوشد در زندگی‌اش تحول ایجاد کند. او زندگی در روستا را رها کرده و به شهر آمده تا به زعم خودش امیلیا را خوب تربیت کند. البته، در افکار وی نیز معیارهای جامعه مردسالار قابل مشاهده است. اورسینا زنی تحصیل‌کرده و با اطمینان به نفس بالاست، با این حال در سخنان و رفتار او می‌توان چهره زنی را مشاهده کرد که با وجود ابراز تنفر از جامعه مردسالار، برخی از معیارهای این جامعه در وجودش نهادینه شده است و رفتارش بر این دیدگاه مردسالاری صحنه می‌گذارد که زن وابسته به مرد است و از دست خودش کاری ساخته نیست. با این وجود، از خصوصیات مثبت بسیاری برخوردار است، که زنان دیگر درام فاقد آن هستند.

لسینگ در این نمایشنامه به روشنگری زنان پرداخته و پیام‌هایی برای آنان دارد: ارزش ذاتی خود را بشناسند و اجازه ندهند که به ابزار لهو و لعب مردان تبدیل شوند، در مورد امور به تفکر بپردازند و بدانند که این کار، خلاف خواسته مردان در جوامع مردسالار است و به طور قطع با مقاومت مواجه خواهد شد، در پی احقاق حقوق خویش در جامعه باشند، اگرچه این امر در نظر مردان ناپسند جلوه کند.

منابع

- Bahjat, H. "Aghayederoshangariye Lessing darnemayeshnameyenathane hakim"(The enlightened opinions of Lessing in the drama Nathan).pajhoohesheza-banhayekhareji, Vol.34. (1385/2006): 15-29.
- Baumann, B./ Oberle, B. Deutsche Literatur in Epochen (German Literature in Epochs). 2. Ed. Ismaning: Max Hueber, 1996.
- Behin, B/ Bagheri, M. "Gozarefeministiazjaziyeasgardaniva be suyefanusedar-yayi" (The feminist Critique of "The wandering Island" and "To the Lighthouse"). Pa jhoohesheAdabiyateMo"asereJahan. Vol.17. Nr.2(1391/2012): 25-40.
- BozorgBigdeli, S./Hoseini, S. "NaghdefeministyedastanhayeMarzbannameh"(The feminist Critique of the Histories of "Marzbannameh"). Pajhooheshe naghde adabi va sabkshenasi. Vol.2. Nr.14 (1392/2013): 33-59.
- Dudenredaktion. Duden Bedeutungswörterbuch. Mannheim: Dudenverlag, 1992.
- Guerin, W. L./ Labor, E. G./ Morgan, L./ Willingham, J. R. Mabaniyenghde adabi (A Handbook of Critical Approaches to Literature). Tranl.by Farzaneh Taheri. 2. Ed. Tehran: Armaghan, 1376/1995.
- Lessing, Gotthold Ephraim. Emilia Galotti. Stuttgart: Reclam, 2001.
- Moradkhani, S./Talebi, M. "Naghdefeministyemajmu"edastanedokhtarkhalevangok asareFaridehKhorrami" (The feminist Critique of FaridehKhorrami"s collection of histories "Cousin of Van goch"). Zan dar farhang va honar. Vol.1. Nr. 4. (1389/2010): 5-24.
- Pelster, T. Lektüreschlüssel Emilia Galotti (An Interpretation of Emilia Galotti). Stuttgart: Reclam, 2006.
- Raeisi, R. "BarrasiyetatbighiyenazargahhayeMolaviva Lessing bata" kid bar Nathane hakim vadastaneangur" (A Comparative Study of the Concept of Tolerance by Lessing and Rumi with Particular Focus on Nathan the Wise and History of Wine). In: pajhoohesheAdabiyateMo"asereJahan. Vol.18. Nr.2. (1393/2014): 79-95.
- . "Andisheyetasamohdarnemayeshnamehaye "Minna von Barnhelm" va "Yahu-

diha" asare Lessing" (A Study of the Concept of Tolerance by Lessing in Dramas "Minna von Barnhelm" and "the Jews"). PajhoosheAdabiyateMo"asereJahan. Vol.20. Nr. 1.(1394/2015): 129-143.

-SadeghiShapar,R./Hajjar,R."NaghdefeministyeRomanesagvazemestaneboland"(The feminist Critique of the Roman "The Dog and the Long Winter"). Adabpajhoohi. Vol.26. (1392): 73-94.

- Schmitz, T. A. Daramadi bar nazariyeyeadabiyejadidvaadabiateklassik (An Introduction to Modern Literary Theory and Ancient Texts). Tranl.by Hosein Saburi and SamadElliu. Tabriz: Daneshgah Tabriz,1389/2010.

- Selden, R./Widowson, P. Rahnamayenazariyeyeadabiyemo"aser (A Guide to Contemporary Literary Theory). Tranl.by Abbas Mokhber. Tehran: Tarhe now, 1384/2005.

Stockhorst, S. Einführung in das WerkGotthold Ephraim Lessings (An Introduction to the Works of Gotthold Ephraim Lessing). Darmstadt: WBG, 2011.